

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی صاحب امتیاز: شهرداری مشهد مدیرمسئول: ۱۷ خرداد ۱۳۹۵ ۱۴۹۷ شمسی-۲۱ خرداد ۱۳۹۷ شمسی سردبیر: سید میثم موسوی مهر سید سجاد طلوع هاشمی

نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵ دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵۵۱-۳۸۴ ۹۰۳۸۴۰۳۸۴ روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

اشبه

Mashhadchehreh.ir Photosahr.ir

سایت شهرآرآنیوز را بسا اسکن این کد دنبال کنید

میثاق نامه اخلاق حرفه ای

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر: ۱۱:۳۰:۲۶ غروب آفتاب: ۱۸:۴۷:۰۰ اذان مغرب: ۱۹:۰۸:۱۴ نیمه شب شرعی: ۲۲:۳۷:۰۲ اذان صبح فردا: ۰۲:۲۷:۰۵ طلوع آفتاب فردا: ۰۴:۱۳:۵۳

عکس روز

میراثی از جنس ابریشم

میراث کهن تولید ابریشم از کرم ابریشم، قدمتی چند هزار ساله دارد و حالا هم در بسیاری از شهرهای خراسان بزرگ همچنان رونق دارد. فصل بهار که برگ درخت های توت تر تازه است، بهترین زمان است برای آغاز تولید و پرورش کرم ابریشم. کرم ها در اتاقی تمیز، آرام، تاریک و دمای معتدل نگهداری می شوند. و در یک دوره سی تا سی و پنج روز، پنج مرحله رشدشان را پشت سر می گذارند و هر مرحله پوست اندازی می کنند. بعد هنگامه آماده شدن برای تنیدن است، بستر مملو از شاخه و گاه و نی برایشان مهیا می شود تا پيله هايشان آماده برداشت شود.

عکس: فاطمه حسنی/ شهرآرآ

برای مشاهده گزارش تصویری کد را اسکن کنید.

کنجشک و سنگ

پشه ها و ناظم ها

گل باظرافت می ارزده تمام استخوان های بدن آدمیزاد. تک تک آدم های شهرک شهادت می دهند که همین نسل بود که پای غریبه ها را به منطقه ممنوعه باز کرد و شهرک مثل یک نیلوفر عظیم شکفت. ولی تمام این قضایا برمی گردد به مدرسه راهنمایی «ظهوریان»، جایی در قعر نیرو هوایی. همان مدرسه ای که ما مجیز شرارت های نسل قبل از خودمان را می شنیدیم و در دل آرزوی کردیم به آن ها ببینیدیم ولی نمی شد و تیر آخر را ناظم مدرسه زد که اصلا فامیلش را نمی دانم و مهم نیست، چون جوابمان کرد و بد جور ما را چزاند. گفت بچه های شهرک آن قدر شرارت کرده اند که دیگر حتی یک نفر از این شهرک را آنجا ثبت نام نمی کنند. همان سال شنیدم بودیم احمد جعفری توی روی معلم ایستاده و با او درگیر شده. چنین خبرهایی فیوز مغزمان را می پراند و با خودمان می گفتیم کاش ما هم از این دل و جرئت ها داشتیم که بچه های دیگر قصه های رشادتمان را برای هم تعریف کنند. نکته ظریف ما چرا دقیقا همین جاست. پشه های کذابیی دقیقا همین جالانه کرده اند. علت العلل تغییر و تحول شهرک همین است. همان نسلی که آن قدر شرارت کردند که مردم اطراف شهرک جانشان به لبشان رسید تا ما مجبور شویم مسافت بیشتری طی کنیم و با حلقه ای بزرگ تر ارتباط بگیریم. درست است که این قضیه ریشه در شر دارد ولی خودتان ببینید چه خبری از دل آن بیرون آمده. زندگی همین است دیگر. خواستیم تقدیمش کنم به احمد جعفری ولی گمانم توی روی معلم ایستادنش غلو و دروغ بوده. برای آن ناظمی که کاش اسمش را می دانستم و جوابمان کرد تا حلقه محاصره را بشکنیم و برای پشه ها.

امام حسن (ع): اندیشیدن، جان مایه دل بیناست.

بخار الأتوار: ۲۸ / ۱۱۵ / ۶۶

اول شخص

ناجی نبض ها

هم زمان با روز جهانی مراقبت از دیگران درباره هادی غروی رزمنده دفاع مقدس نوشتیم، امدادگری که زندگی اش را وقف نجات بشریت کرد

مدال صلح

سال ۱۳۴۷ و اواخر تابستان است. جنوب خراسان بزرگ تنها چند ثانیه می لرزد و همان چند ثانیه برای فرو ریختن خانه های کاهگلی کافی است. نیروهای امداد از دور و نزدیک خودشان را به خراسان می رسانند. از سپیده دم، عمق مرگ خودش را نشان می دهد. هوا روشن تر می شود، همه چیز رنگ خاک است. خانه ای نیست، خیابانی نیست. کوچه ها شبیه به راهروهایی میان توده آوارند. وقتی به بیابان فرو ریخته می رسد، باورش نمی شود. همه چیز شبیه کابوس است. گروهی از محلی ها دور شکافی در زمین جمع شده اند. یکی از آن ها می گوید صدا شنیده است. همه ساکت می شوند؛ چند ثانیه سکوت. بعد صدایی ضعیف می آید. آن قدر ضعیف تنها یکی، دو نفر صدا را می شنوند. آجرها دست به دست کنار می روند. کسی با بیل کار نمی کند؛ بیل ممکن است جان کسی را بگیرد. هر مشت خاک را به آرامی بلند می کنند. از چند متر آن طرف تر صدای گریه زنی بلند است کنار آوار خانه اش ننشسته و خبری از خانواده ندارد. پیرمردی روی جدول خیابان خشک شده و به نقطه ای نامعلوم خیره مانده است و یک کودک، پتوییچ مادرش را صدا می زند. خاک روی صورت بازمانده ها. با اشک یکی شده و ترک برداشته است. کاخک دشت

مریم شیعه اپاییز ۱۳۵۹ است. وقتی آمبولانس ها وارد شهر می شوند، نگرانی را می توان از چهره ها خواند. پس از روزهای سرد و سخت انقلاب ۱۳۵۷، هیچ کس فکرش را هم نمی کرد به این زودی، آرامش کشور فروپریزد. حالا عراقی ها آن طرف مرز به خط شده اند تا ذره ذره پیش روی کنند. چیزی حدود یک ماه از آغاز جنگ می گذرد. همدان سیصد و چند کیلومتر با مرز فاصله دارد و با هر آمبولانسی که وارد شهر می شود، مردم خودشان را در خط مقدم پیدا می کنند. از کرمانشاه، از قصرشیرین و از سرپل ذهاب، برانکارده به برانکارده، مجروح پیاده می کنند. جوان هایی با لباس نظامی خونین که حتی فرصت نکرده اند خاک جبهه را از روی صورتشان پاک کنند. شهر بوی خون می دهد. وقتی ظرفیت بیمارستان های همدان به اتمام می رسد، چند ساختمان متفرقه را تجهیز می کنند. او هم فرش های خانه را بی معطلی جمع می کند و همه زندگی اش را در یک اتاق کوچک جای می دهد. تخت های فلزی، پایه های سرم و میزهای کوچک را دورتادور خانه می چیند و خانه اش، تبدیل به بیمارستانی سی تخته می شود. هروقت و هرکجا، کسی به او نیاز دارد. او درست همان جاست؛ حتی وقتی که آن یک نفر قلبش از کار ایستاده باشد. شبی که جنگنده های عراقی، انبار نفت همدان را بمباران می کنند، خودش را به محل حادثه می رساند و جهنم را به چشم می بیند، آتش، دود، بدن های قطعه قطعه شده و خون که به همه جا پاشیده است. اولین گروه مجروحان را توی آمبولانس می گذارد. راهی بیمارستان می شود. دستش را روی زخم عمیق یکی از مجروحان فشار می دهد و همان لحظه برانکاردی را می بیند که به سمت سردخانه می برند. فریاد می زند: «من او را معاینه نکردم» و دو امدادگری که برانکارده را حمل می کنند، بدون لحظه ای مکث پاسخ می دهند: «شهید شده» و به راه رفتن

ایران مبعوث

یک ترومای جمعی

هنوز نپذیرفته ایم، یعنی هنوز باورمان نمی شود دنیا این قدر لق باشد که توی روز روشن رهبر یک کشور قانونی را ترور کنند، یعنی هنوز زیر بار آن خبر اول صبح نمی رویم. ما زنده بودیم و موشک های وحشی به شما حسارت کردند؟ ما زنده هستیم و دارند در مورد تشییع پیکر شما حرف می زنند؟ آن بی وطن ها جلوی چشم ما رقصیدند؟ محسن می گفت: آنچه از آن می رسیدیم سرمان آمد، حالا با خیال راحت می خوابیم و به موشک های توی راه فکر نمی کنیم، چیزی که نباید می دیدیم را دیدیم، فوقش یکی شان سهممان می شود.

نویسنده و روزنامه نگار مریم زین العابدین

مشترک است. دنیای بالادستی آدم ها اما مثل بعد از آن خبر هیچ نگرانی دیگری در دنیا ندارم. علی اما می گفت که شب ها از خواب بیدار می شود و با خودش می گوید کدام کار را می توانستم انجام بدهم و ندادم که این طور شد؟ نکند من کوتاهی کرده باشم؟ نکند می شد جلوی فاجعه را گرفت و نگرفتم؟ توی خواب محسن و بی خوابی علی یک غم مشترک پنهان شده است. یک ترومای جمعی که از یک فاجعه آب می خورد، محسن که آرام می خوابد انگار چیزی را توی شب ها گم کرده که علی را رها نمی کند و آن چیز یک غم

حکایت

خبری که دانی که دلی بیازارد، تو خاموش تا دیگری بیازد. بلبلا! مزده بهار بیار..... خبر بد به بوم باز گذار گلستان سعدی

کارتون شهر

در یک ماه گذشته هزینه های درمان ۲۳ درصد و لوازم خانگی ۲۰ درصد افزایش قیمت داشته است.

رضا چنگی